

چکمه پوش

گریه



این کتاب توسط اعضای فروم کودکان و نوجوانی
برای استفاده شما به رایگان تهیه و آماده شده
است. از پرداخت پول برای کتابهای این انجمن
به فروشندگان سودجو اکیداً خودداری نمایید.





گربه چکمه پوش

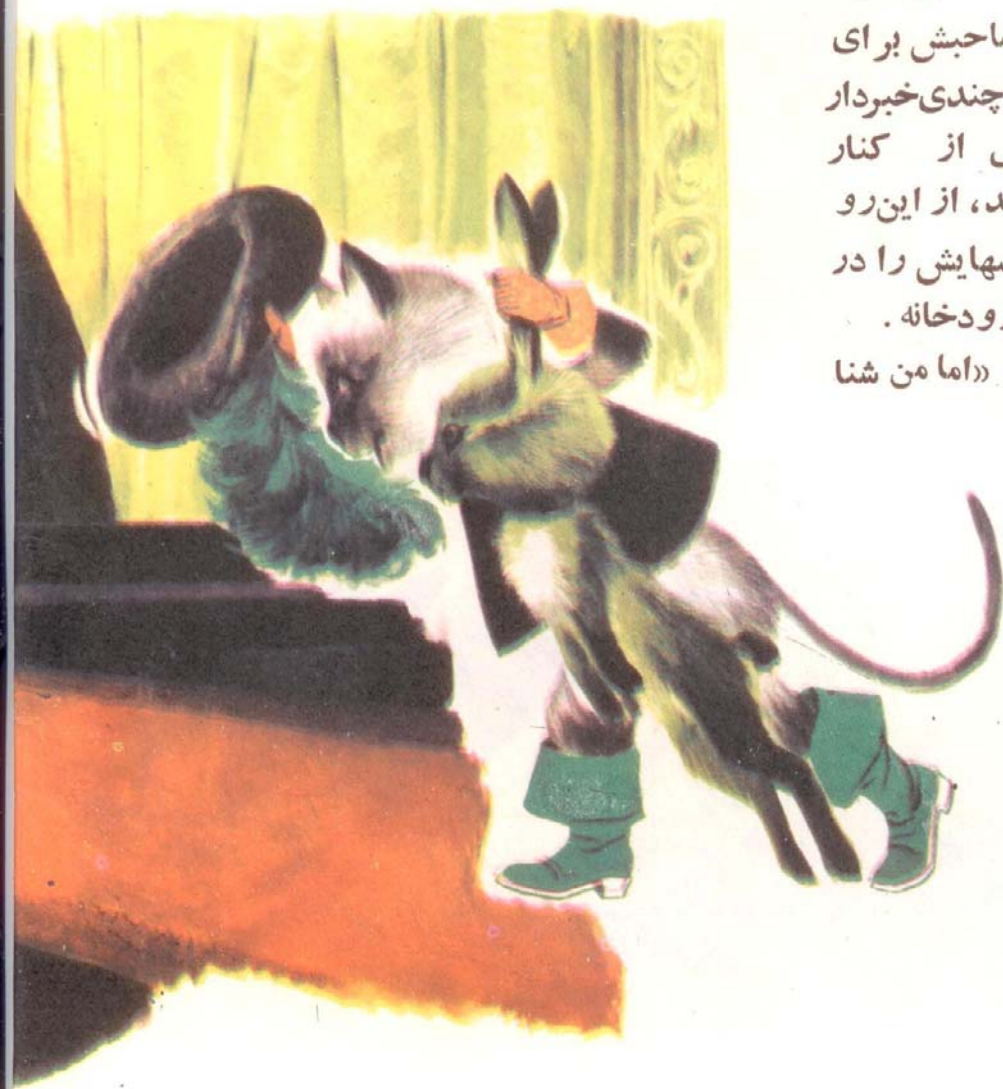


یکی بود یکی نبود، آسیابانی بود که سه پسر داشت. آسیابان هنگام مرگ آسیاب را به پسر بزرگش داد و خرش را به پسر دوشم، ولی آنچه که به پسر کوچکش رسید یک گربه بود! آن گربه ناز و کوچولو به صاحب جوانش گفت: «نگران نباش، صبر کن تا ببینی - سرانجام، تو از همه بهتر خواهی شد. هم اکنون به من یک جفت چکمه بده و بگذار من برای مدتی از خانه بیرون بروم.»

فردای آنروز گربه چکمه پوش بر اه افتاد و در راه خود خرگوشی را در تله ای پیدا کرد. گربه، خرگوش را برداشت و با خود بکاخ امیر برد و به امیر گفت این پیشکشی است از صاحب من، بنام مارکوس کاراباس.

امیر خوشحال شد، گربه، بار دیگر، دو تا کبک از صاحبش برای امیر برد. گربه، پس از چندی خبردار شد که امیر و دخترش از کنار رودخانه ای میگذرند، از این رو به صاحبش گفت لباسهایش را در بیاورد و بپرد توی رودخانه.

پسر جوان گفت: «اما من شنا

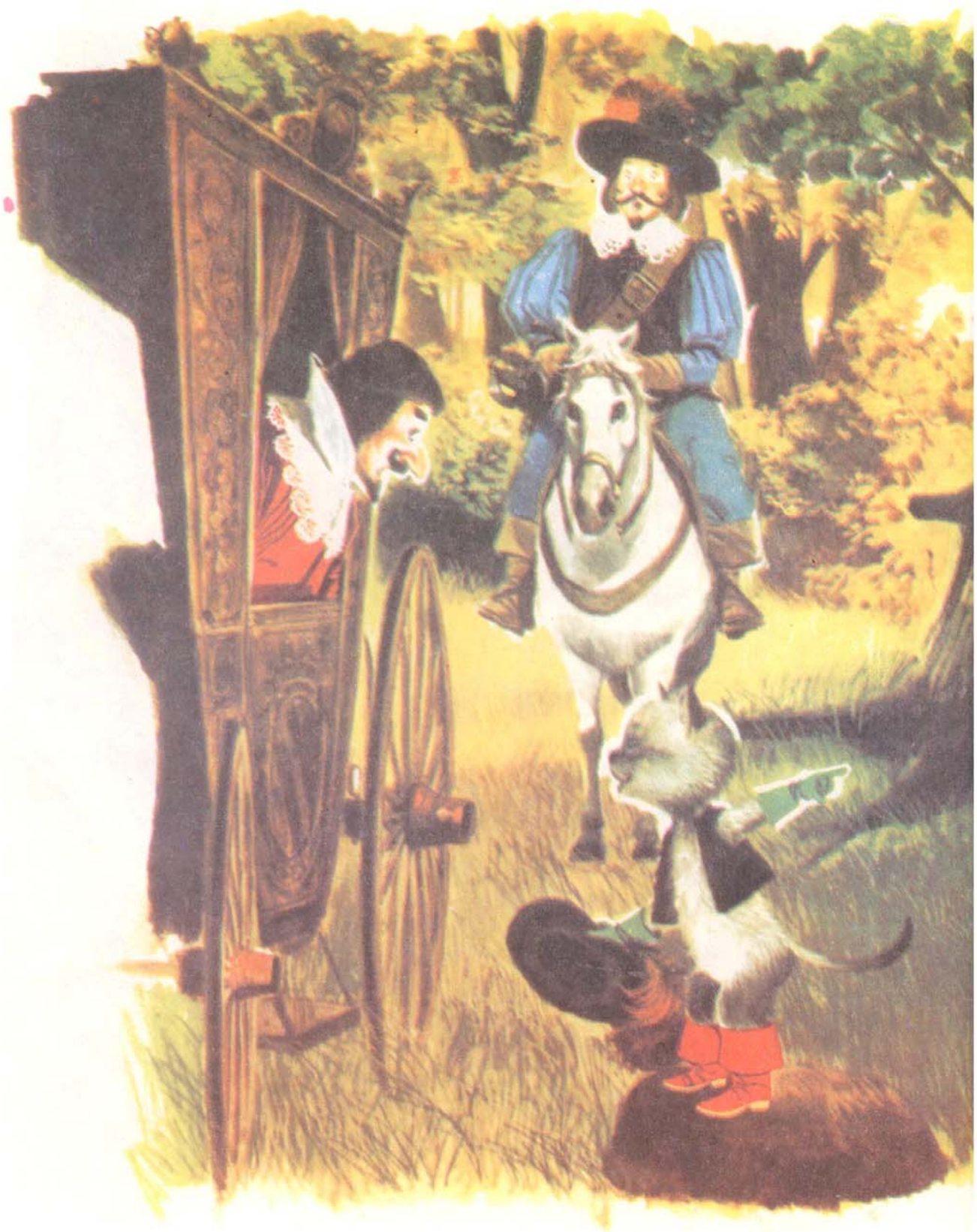






بلد نیستم! «گر به گفت: «خُب، چه بهتر، زود باش! امیر دارد نزدیک میشود.» جوان
پرید توی رودخانه و همین که امیر نزدیکتر شد گر به با صدای بلند گفت: «کمک! کمک!
صاحب من مار کوس کار اباس دارد غرق میشود!» امیر به آدمهایش دستور داد خود را
به آب بزنند و مار کوس را نجات بدهند، خود امیر هم یک دست لباس نو و زیبا برای
مار کوس فراهم کرد.

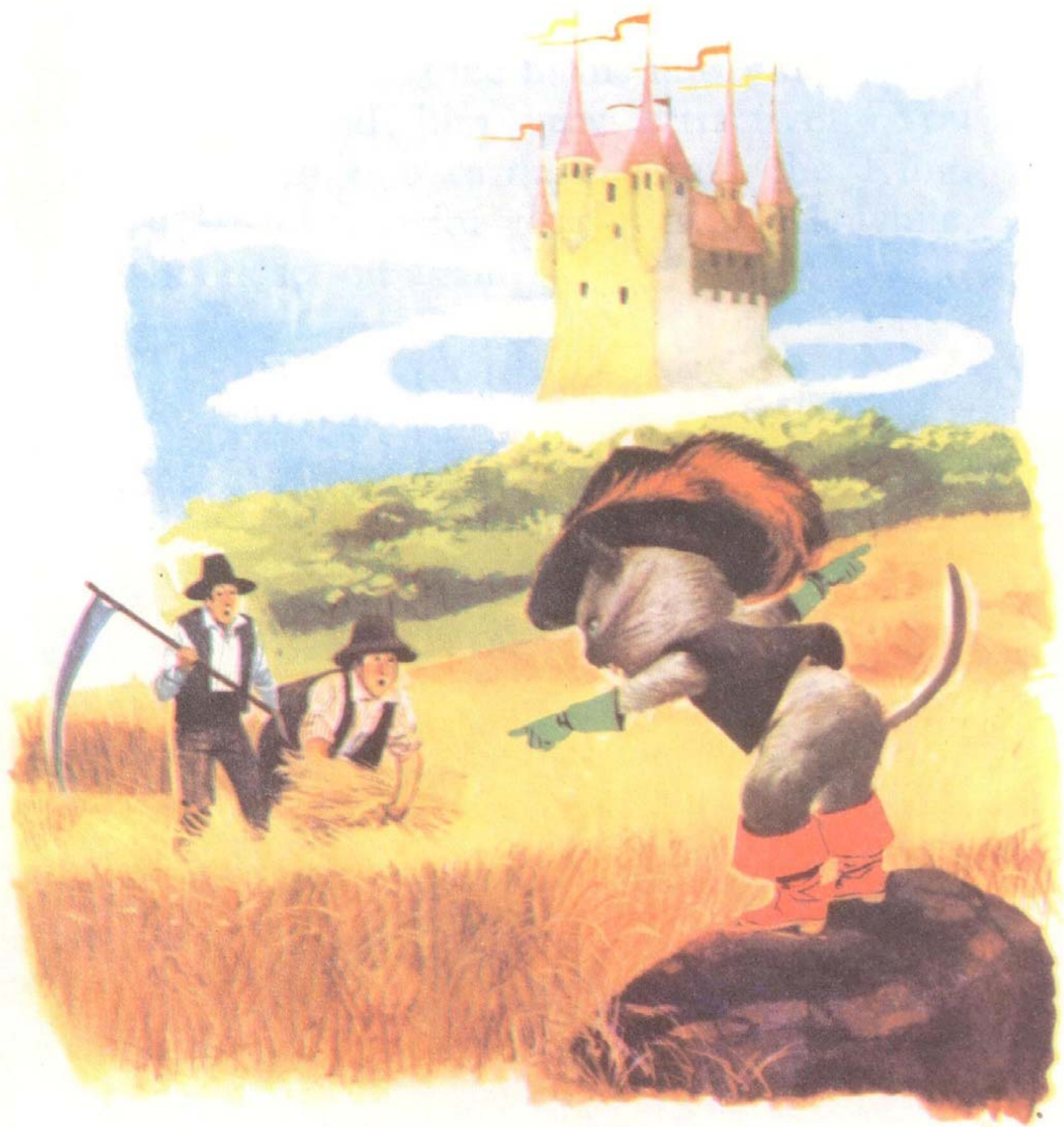
مار کوس در لباس نو، چنان خوشگل و خوش اندام شده بود که چشم دختر امیر
از دیدنش سیر نمیشد. امیر به مار کوس گفت: «تو باید با ما بیایی توی کالسه، من
میخواهم از پیشکشهای تو سپاسگزاری کنم. در این میان، گر به چکمه پوش دوباره بر اه افتاد.





گر به چکمه پوش در دشت به پیش میرفت که به دو کشاورز برخورد و
گفت: «اگر شما نگوئید این زمینها مال مار کوس کار اباس هست کشته خواهید شد!»
کشاورزان گفتند که از فرمان او پیروی خواهند کرد.





سپس ، گربه چکمه پوش رسید به دژ يك آدم غول آسا . آدم غول آسا ارباب اصلی آن زمینها بود . گربه چکمه پوش شروع کرد به گفت و گوی با او و چرب زبانی

کردن ، او از آدم غول آسا خواهش کرد اگر می تواند خودش را بشکل
يك آفریده دیگر در بیاورد .
آدم غول آسا گفت : « البته که میتوانم ! »
گره گفت : « خودت را بکن يك شیر . »



و آن آدم غول آسا ناگهان بدل شد بیک شیر غران .



بانگر به گفت: «حالا خودت را بکن يك موش.» آدم غول آساهم همين کار را کرد
و گر به پرید او را بچنگ گرفت و گذاشت توی دهان و لپ لپ کنان خوردش. آنگاه، گر به
بمهمانسرای امیر رفت و گفت آن دژ وزمینهای از آن صاحب او مار کوس کار ابا س است.



امیر به مار کوس برای داشتن چنین پیشکار زرنگی بنام گر به چکمه پوش شادباش
گفت و همگی رفتند به آن دژ که جشنی در آن برپا بود و امیر دست دخترش را به نشانه
نامزدی و عروسی در دست مار کوس گذاشت. مار کوس با شادمانی دست دختر را گرفت
و پیشنهاد عروسی را پذیرفت. زمانی که آن دو عروسی کردند گر به چکمه پوش در کاخ
آنها، شد گل سرسبد دم و دستگاه عروس و داماد جوان.







از این سری منتشر شده است

- | | |
|--------------------------------|-------------------------|
| ۱- برادر کوچولو و خواهر کوچولو | ۱۳- سفرهای گالیور |
| ۲- سفید برفی و هفت کوتوله | ۱۴- گربه ماهیگیر |
| ۳- زیبای خفته | ۱۵- آدمک چوبی |
| ۴- شنل قرمزی | ۱۶- سه بچه خوک |
| ۵- گربه چکمه پوش | ۱۷- سوفیا و دوستانش |
| ۶- هانسل و گرتل | ۱۸- بچه‌ها در کنار دریا |
| ۷- سیندرلا | ۱۹- جوجه خودخواه |
| ۸- پوست خر | ۲۰- کره خر شیطان |
| ۹- علاءالدین و چراغ جادو | ۲۱- سگ پاکوتاه |
| ۱۰- جک و لوبیای سحرآمیز | ۲۲- گربه گریزپا |
| ۱۱- موطلایی و سه خرس | ۲۳- توله آواره |
| ۱۲- جوجه اردک زشت | |



انتشارات کورش
شاه آباد کوچه ممتاز تان ۳۱۹۲۲۲

۴۰ ریال

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات کورش می باشد

داستانهای «بهارک»

داستانهای «بهارک»

داستانهای «بهارک»

داستانهای «بهارک»

داستانهای «بهارک»